

# آزادسازی زنان از چنگ «اقتصاد سیاسی»<sup>۱</sup>

مارکسیسم مارگارت بنستون

و یک رهیافت بازتولید اجتماعی<sup>۲</sup> در قبال ستم جنسیتی

نویسنده: تیتی باتاچاریا<sup>۳</sup>

ترجمه پارسا زنگنه

## <sup>۱</sup> [Liberating Women from "Political Economy"](#)

<sup>۲</sup> «هدف نظریه‌ی بازتولید اجتماعی که محل تمرکز نظری و پراکسیس فمینیست‌های مارکسیست در سال‌های اخیر بوده، روشن‌کننده و ارائه‌دهنده پاسخ به پرسش‌هایی از این دست است: اگر کارگران تمامی ثروت جامعه را تولید می‌کند، پس کارگر را چه کسی تولید می‌کند؟ به عبارت دیگر: چه نوع فرایندهایی به کارگر امکان می‌دهند که هر روز به محل کار خود برسد تا بتواند ثروت جامعه را تولید کند؟ صبحانه، خواب خوش شبانه، آموزش، نظام حمل‌ونقل عمومی، پارک‌ها و کتابخانه‌های عمومی و... هدف نظریه بازتولید اجتماعی که محل تمرکز نظری و پراکسیس فمینیست‌های مارکسیست در سال‌های اخیر بوده، روشن‌کننده و ارائه‌دهنده پاسخ به این پرسش‌های محوری و طراحی مبارزات فمینیستی در این چارچوب است. [از قول] تیتی باتاچاریا: بهترین تعریف از بازتولید اجتماعی، فعالیت‌ها و نهادهایی است که برای خلق زندگی، حفظ آن و جایگزین کردن نسل بشر لازم‌اند. من همه این‌ها را فعالیت‌های «حیات‌بخش» می‌نامم. سراسرترین مفهوم حیات‌بخشی، همان به‌دنیا آوردن انسان است. اما برای حفظ این زندگی به انبوهی از فعالیت‌های دیگر مانند تمیزکاری، تغذیه، آشپزی، و شست‌وشوی لباس نیاز داریم. ملزومات نهادی مادی نیز برای این امر وجود دارد: سرپناهی برای زندگی، حمل‌ونقل عمومی برای رفت‌وآمد به اقصی نقاط، امکانات تفریحی عمومی مانند پارک‌ها و برنامه‌های پس از مدرسه. مدارس و بیمارستان‌ها از جمله نهادهای بنیادی‌ای هستند که برای حفظ زندگی و حیات‌بخشی ضرورت دارند.

به این فعالیت‌ها و نهادها که در فرآیند حیات‌بخشی نقش دارند، کار بازتولید اجتماعی و نهادهای بازتولید اجتماعی می‌گوییم. اما بازتولید اجتماعی همچنان یک چارچوب است. منظری است که از مجرای آن می‌توان به جهان اطراف نگریست و تلاش به فهم آن کرد. این چارچوب اجازه می‌دهد منشأ ثروت را در جامعه خود ردیابی کنیم، که هم نهفته در زندگی انسانی است و هم نهفته در کار انسانی. چارچوب سرمایه‌داری یا منظر سرمایه‌داری نقطه مقابل حیات‌بخشی است: سرمایه‌داری به دنبال ساختن چیزها یا سودآوری است. در سرمایه‌داری پرسش این است: «چه قدر بیشتر می‌شود تولید کرد؟» چرا که چیزها سودآوراند. هیچ ملاحظه‌ای درباره تأثیر این چیزها بر زندگی مردم وجود ندارد، و تنها دغدغه، چیزی الا خلق امپراتوری چیزها نیست؛ امری که سرمایه‌داری حاکم بلامنازع آن است.

بیشتر این فعالیت‌ها و شغل‌ها در بخش‌های بازتولید اجتماعی — مانند پرستاری، تدریس، تمیزکاری — غالباً برعهده کارگران زن قرار دارند. و از آن‌جا که در نظام سرمایه‌داری تولید چیزها اهمیت دارد، و نه حیات‌بخشی، این کارگران و این فعالیت‌ها شدیداً کم‌ارزش جلوه داده می‌شوند. کارگران حوزه بازتولید اجتماعی کم‌ترین پرداختی را دارند و اولین نفراتی هستند که از کار بیکار می‌شوند، آن‌ها پیوسته با آزار جنسی طرف هستند و اغلب خشونت مستقیم را تجربه می‌کنند». (منبع: [بازتولید اجتماعی و همه‌گیری کرونا / گفت‌وگو با تیتی باتاچاریا / ترجمه آنیشا اسداللهی](#)).

<sup>۳</sup> [Tithi Bhattacharya](#)؛ یکی از برجسته‌ترین مارکسیست-فمینیست‌های معاصر و استاد تاریخ جنوب آسیا و مدیر مطالعات جهانی در دانشگاه پردو (Purdue University) است. او نویسنده کتاب *نگهبانان فرهنگ: طبقه، آموزش و روشنفکر/استعماری در بنگال* (انتشارات دانشگاه آکسفورد، 2005) نیز است. او به طور گسترده در مورد نظریه مارکسیستی، جنسیت و سیاست اسلام‌هراسی می‌نویسد.

بریده‌ای از متن:

در جامعه‌ای که پول تعیین‌کننده ارزش است، زنان گروهی هستند که خارج از اقتصاد پول کار می‌کنند. کار آنها ارزش [پرداخت] پول ندارد، بنابراین کارشان نه تنها بی‌ارزش است، بلکه کار واقعی هم محسوب نمی‌شود. در نتیجه به‌سختی می‌توان انتظار داشت زنانی که کار بی‌ارزش انجام می‌دهند، به اندازه مردانی که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. به لحاظ ساختاری، نزدیکترین شیء به شرایط زنان، شرایط دیگری است که آنها نیز خارج از تولید کالایی هستند یا بودند؛ رعیت‌ها و دهقان‌ها.

- مارگارت بنستون

«خانواده منفرد، با انتقال ابزار تولید به مالکیت اشتراکی، دیگر به‌عنوان یک واحد اقتصادی از جامعه محسوب نمی‌شود. خانه‌داری خصوصی به یک صنعت اجتماعی دگرگون، و مراقبت از کودکان و آموزش آنها به یک امر عمومی<sup>۱</sup> تبدیل شده است. جامعه از همه کودکان به‌طور یکسان مراقبت می‌کند، قطع نظر از اینکه آنها در مدت فرآیند تأهل به دنیا آمده‌اند یا خیر. بنابراین، اضطراب در مورد «عواقب» از بین می‌رود، چیزی که امروزه مهمترین فاکتور اجتماعی (اعم از اخلاقی و اقتصادی) است و مانع از آن می‌شود که دختری آزادانه خود را به مرد مورد علاقه‌اش ارائه کند».

- فردریش انگلس، منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت<sup>۲</sup> (1884)

---

<sup>۱</sup> public matter

<sup>۲</sup> Frederick Engels, *The Origin of the Family, Private Property and the State*

«[...] سپیده‌دم، پارک برانکس، نیویورک. تا این لحظه، سکوتِ آپارتمان‌های مجاور هنوز دست نخورده‌ست. زنان پیاده می‌شوند، از مترو، زنان سیاه‌پوست. دیلی‌نیوز<sup>۱</sup> یا می‌رر<sup>۲</sup> را روی نیمکت پارک که هنوز از شبنم سحرگاه خیس است، پهن می‌کنند و سپس می‌نشینند. چرا اینقدر با شکیبایی می‌نشینند؟ آن‌هم در این صبحدمِ سرد و خیس.

ما اینجا هستیم، برای فروش، برای یک روز. بیایید نیروی کارمان را بگیرید و هرچقدر که دل‌تان خواست به ما بدهید. ما باید شکم بچه‌هایمان را سیر کنیم و در هارلم اجاره‌خانه بالایی را بپردازیم. ساعتی ده سنت، پانزده سنت! این که شکم خانواده ما را برای یک روز هم سیر نمی‌کند، چه برسد به پرداخت اجاره! شما بیشتر پرداخت نمی‌کنید؟ خب، این‌طور فکر کنید که این [نشستن اینجا] بهتر از برگشتن به هارلم بعد از خرج کردن آخرین پنج‌سنتی برای کرایه اتوبوس است.»

- لوئیز تامپسون پترسون، به‌سوی یک صبحدم درخشان‌تر<sup>۳</sup> (1936).

آنچه را که می‌خواهم در این مقاله ادعا کنم، بحث اصلی مقاله کلاسیک مارگارت بنستون، یعنی «اقتصاد سیاسی آزادی زنان»<sup>۴</sup> (1969) است. گذشته از این، [سابقاً نیز] توسط یک زن کارگر (دهقان) به موسیقی درآمده‌است؛ آن‌هم در ژانر سنتی آهنگ‌های کودکان هند جنوبی یا تالاتو پاتو<sup>۵</sup>: زن دهقان، که ناچاراً نوزادش را زمان برداشت محصول باخود به مزارع می‌برد، برای‌اش این‌چنین لالایی می‌خواند:

<sup>1</sup> Daily News

<sup>2</sup> Mirror

<sup>3</sup> [Louise Thompson Patterson](#), *Toward a Brighter Dawn*

<sup>4</sup> *The Political Economy of Women's Liberation* (1969)

<sup>5</sup> thalattu pattu: یک نوع لالایی که مادر برای کودک می‌خواند. - م.

«تو را آنگاه که محصول را درو می‌کنم  
به شانه‌هایم بسته‌ام  
در گرمای نیم‌روز  
تو احساس ضعف که نخواهی کرد؟»

آنگاه که در مزارع مشغول کارم  
پیش از آنکه به سویات بیایم  
گریه که نخواهی کرد؟

من یک چیتالم<sup>۱</sup>  
و اگر مباشر عصبانی شود  
نوزاد من،  
اگر مباشر [من را] سرزنش کند  
تو غمگین نخواهی شد؟<sup>۲</sup>»

ماهیت کار این زن/مادر چیست؟ آیا کار او شامل برداشت محصول است که در ازای آن دستمزد کمی می‌گیرد؟ یا مراقبت کردن از نوزادش، که چیزی درونی در وجود اوست؟ «کار واقعی» او کدام است؟ آیا کار واقعی او نیازی به پرداخت بلاعوض ندارد؟ آیا این دو نوع کار، بخاطر پیشایندهی هستی او به‌عنوان یک زن، به‌صورت بیرونی

---

<sup>۱</sup> chittal؛ کارگر کشاورزی کم دستمزد. - ن.

<sup>۲</sup> به نقل از:

Vijaya Ramaswamy, "Women and Farm Work in Tamil Folk Songs," *Social Scientist* 21, no. 9/11 (1993): 113-29, at 124. - ن.

وابسته هستند؟ یا اینکه این دو نوع کار بخاطر سازمان‌بندی سیستمیک هرگونه نیروی کار اجتماعی، به صورت داخلی وابسته هستند؟

مقاله بنستون یکی از اولین کاوش‌های جامع در نسبت با این پرسش‌ها بود؛ زیرا این مقاله، به طور ثابت، از نحوه برخورد سنتی مارکسیست‌ها با این سوالات در گذشته، هم کمک می‌گیرد و هم فاصله می‌گیرد.

### الگوهای تبیینی دوگانه در قلب سنت مارکسیستی

در خصوص مسئله ستم بر زنان تحت شرایط سرمایه‌داری، آشوبی حل نشده در دل تبیین‌های مارکسیستی وجود دارد. اگرچه توافق کلی بر این است که خانواده بورژوازی، به مثابه واحد خویشاوندی مسلط، با «مسئله<sup>۱</sup>» مولد و بازتولید آن ستم مرتبط بوده، اما نقش دقیق خانواده نزد مارکسیست‌ها متفاوت و مورد مناقشه است.

آگوست ببل، که کتاب *زن و سوسیالیسم* (1879) او، شالوده‌ای برای بحث در مورد ستم بر زنان در چارچوب چپ ایجاد کرد، پیشنهاد داد که مبنای اجتماعی ستم بر زنان، در «وابستگی» زنان به مردان در خانواده نهفته است. با مستقل شدن از مردان، «زن متعلق به جامعه آینده [...] از نظر اجتماعی و اقتصادی مستقل خواهد بود [...] و دیگر حتی ذره‌ای هم سوژه سلطه و استثمار قرار نخواهد گرفت. او [...] آزاد خواهد بود، همتای مرد و معشوقه او».<sup>۲</sup> فردریش انگلس، که احتمالاً منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت (1884) را به منظور رد کردن برخی از استدلال‌های اصلی ببل نوشته باشد، در متن کلاسیک خود، شرحی از آن چیزی را بازآفرینی می‌کند که من در تبیین

<sup>1</sup> something

<sup>2</sup> [August Bebel](#), *Woman Under Socialism* (New York: New York Labor News Company, 1904), 343. ن.

ستم بر زنان اگر اشکالی نداشته باشد، آن را «وابستگی از طریق تقسیم جنسی کار»<sup>۱</sup> می‌نامم.

به گفته انگلس، «خانواده منفرد مدرن، بر اساس بردگی خانگی آشکار یا پنهان زن» بنا شد. حذف خانواده از تولید عمومی باعث شد که خانواده «شخصیت<sup>۲</sup> عمومی خود» را از دست دهد و در نتیجه زنان را «از سهم‌شدن در تولید اجتماعی خارج کند». از آنجایی که تولید صنعتی مدرن، تمام کارگران را بدون در نظر گرفتن جنسیت‌شان، به چرخ‌های خود بست، برای زنان طبقه کارگر اما، «مسیر تولید اجتماعی» را هموار نمود؛ اما با این وجود، این کار را به گونه‌ای انجام داد که، از یک سو، اگر زنی می‌خواست به وظایف خود در امور خصوصی خانواده عمل کند، دیگر از تولید عمومی محروم می‌ماند و بدینسان نمی‌توانست در آن سهمی داشته باشد؛ و از سوی دیگر، اگر آن زن می‌خواست در صنعت عمومی سهمی باشد و به‌طور مستقل امرار معاش کند، دیگر در جایگاه انجام وظایف خانوادگی اش نبود»<sup>۳</sup>.

البته استدلال انگلس از استدلال ببل پیچیده‌تر است؛ زیرا انگلس برخلاف ببل، این امر را به جای اینکه صرفاً از طریق مکانیک‌های محاط در چارچوب خانواده یا از طریق دینامیک‌های [روابط] شخص‌به‌شخص میان زن و مرد توضیح دهد، سعی می‌کند لوکوس<sup>۴</sup> تبیینی ستم جنسیتی را با تولید اجتماعی به‌مثابه یک کل تنظیم کند. اما با این وجود، رهیافت تقسیم کار در قبال ستم، سایه‌ای است که نه انگلس و نه کارل مارکس، هیچ‌کدام در نوشتارهای خود درباره جنسیت، هیچگاه نتوانستند به‌طور کامل خود را از زیر سنگینی آن بیرون بکشند. من دقیقاً دست روی همین موضوع می‌گذارم،

<sup>1</sup> [sexual division of labour \(SDL\)](#)

<sup>2</sup> خصلت ویژه - م.

<sup>3</sup> Frederick Engels, *The Origin of the Family, Private Property and the State: In the Light of the Researches of Lewis H. Morgan* (London: Lawrence and Wishart, 1972), 137. - ن.

<sup>4</sup> locus؛ مکان هندسی یا مکانه - م.

زیرا همانطور که بعداً خواهیم فهمید، می‌توانیم از نوشته‌های آنها دربارهٔ تولید سرمایه‌داری و روابط اجتماعی «به‌صورت فراگیر»، یک معماری نظری بسیار بهتر، در جهت تشریح ستم جنسیتی برپا کنیم.

پس رهیافت تقسیم کار در قبال ستم به زنان چیست؟ به بیان ساده، استدلال به این صورت است: در سرآغاز سازمان‌بندی اجتماعی انسانی، فقط تقسیم جنسی کار وجود داشت. اما با ظهور نهادهای جدید، مانند خانواده، این تقسیم‌بندی جایگاه خود را به‌عنوان تقسیم «طبیعی» کار در چارچوب خانواده تغییر داد. نتیجه دو چیز بود: کاهش مشارکت زنان در تولید اجتماعی، و در نتیجه، وابستگی (اقتصادی و عاطفی) زنان به مردان.

کوشش اخیر سوزان فرگوسن نشان می‌دهد که چگونه تم وابستگی مقدم بر مارکس و انگلس بوده و می‌توان آن را در اوایل دوران مدرن<sup>1</sup> *querelle des femmes* (مسئلهٔ زن) در اروپا ردیابی کرد.<sup>2</sup> نوشتار فمینیست‌های قرن نوزدهمی -پیش از بقیه- ضداستعماری جهان جنوب را هم به این واقعیت اضافه کنید: زنانی که برای مخالفت با برتربودگی مرد، دست به نوشتار تراکت، شعر، داستان علمی-تخیلی و حتی مانیفست زدند؛ تنها «دلیل»ی که پشت کارشان وجود داشت، این بود که چرا باید به مردان وابسته باشند یا مطیع آنها باشند؟

در اوایل دههٔ 1600، لوکرزیا مارینلا، شاعر ایتالیایی، سرسختانه اعلام کرد که زنان نه‌تنها با مردان برابرند، بلکه این امکان وجود دارد که حتی برتر نیز باشند:

«خدا می‌داند، اگر در روزگار ما زنان مجاز به استفاده از اسلحه و اسناد بودند، ما چه شگفتی‌هایی می‌دیدیم [...] ای کاش اینهایی که زنان را [بی‌رحمانه] نقد

---

<sup>1</sup> [The woman question](#)

<sup>2</sup> [Susan Ferguson](#), *Women and Work: Feminism, Labour, and Social Reproduction* (London: Pluto, forthcoming). -ن.

می‌کنند، روزی دست به یک‌چنین آزمایشی بزنند: یک پسر و یک دخترِ هم‌سن را که هردو از نظر ذهن و جسم سالم باشند، با اسناد و اسلحه تربیت کنند. سپس ظرف مدت کوتاهی خواهند فهمید که چگونه دختر آموزش‌پذیرتر از پسر بوده، و چقدر سریع از او جلو زده‌است»<sup>۱</sup>.

به همین ترتیب، بیگم رقیه سخاوت حسین، فمینیست پرشور و مسلمان بنگالی، پا پیش گذاشت تا برای رد پست‌بودگی زنان متون مذهبی را به‌چالش بکشد؛ زیرا پست‌انگاشتن زن در این متون را ناشی از حسادت نویسندگان مرد می‌دانست:

«اگر خداوند خودش قصد داشت که زنان اسفل باشند، خود به‌گونه‌ای مقرر می‌نمود تا مادران، نوزادانِ دخترِ خود را در پایان ماه پنجم بارداری به‌دنیا بیاورند؛ و یا ذخیره شیرشان برای نوزاد دختر نصف نوزاد پسر باشد [...] اما می‌بینیم که چنین نیست [...] مردان در حال حاضر از دین به‌عنوان بهانه‌ای برای تسلط بر ما استفاده می‌کنند [...] بنابراین ما نباید به‌نام دین بی‌سروصدا تسلیم یک‌چنین ظلمی شویم»<sup>۲</sup>.

در هر حال، سنت سوسیالیستی اروپا، از جمله مارکس و انگلس، در این گفتمان گسترده‌تر و قدیمی‌تر که مربوط به رهایش<sup>۳</sup> زنان است، نقش داشتند: جایی که تمرکز بر استقلال زنان از مردان بود.<sup>۴</sup> نتیجه‌گیری استراتژیکی که از این چارچوب حاصل

---

<sup>۱</sup> [Lucrezia Marinella](#), *La Nobiltà et L'Eccellenza delle Donne Co' Diffetti, e Mancamenti de gli Huomini* (Venice: 1600), quoted in Joan Kelly, "Early Feminist Theory and the 'Querelle des Femmes,' 1400–1789," *Signs* 8, no. 1 (1982): 21. -ن.

<sup>۲</sup> [Rokeya Sakhawat Hossain](#), *Sultana's Dream and Selections from The Secluded Ones* (New York: Feminist Press, 1988), 41–42. -ن.

<sup>۳</sup> emancipation

<sup>۴</sup> سوزان فرگوسن این برابری را فمینیسم نامیده است. -ن.

می‌شود، این است که، یا زنان باید مانند مردان آموزش ببینند، یا باید استقلال اقتصادی [خود] را با کار مزدی تضمین کنند، و یا هر دو. اصلاح‌گران لیبرال، معمولاً بر مسیر رهایش از طریق آموزش تأکید داشتند، و این در حالی است که تأکید سوسیالیست‌ها بر روی رهایش یافتن از طریق کار مزدی بود، البته با همپوشانی‌های زیادی بین این دو مسیر. در نوشتارهای مارکس و انگلس، به کرات می‌توان این چارچوب‌سازی اومانستی ذاتاً لیبرال از -به اصطلاح- مسئله زن را به درک رساند. به عنوان مثال، انگلس در کتاب منشأ خانواده... چنین استدلال می‌کند:

«ایجاد «برابری اجتماعی واقعی» بین زنان و مردان تنها زمانی می‌تواند اتفاق افتد که هر دو از نظر قانونی برخوردار از برابری کامل حقوق باشند. آنگاه روشن خواهد شد که اولین شرط برای رهایش زن، بازگرداندن تمام و کمال جنس مؤنث به صنعت عمومی است، و این امر، به نوبه خود، مستلزم براندازی خانواده تک‌همسری به عنوان واحد اقتصادی جامعه است».<sup>1</sup>

آیا بدیهی نیست که این چارچوب تولیدگرایانه<sup>2</sup> به یکی از خلاق‌ترین مفسران سنت مارکسیستی (بلشویک‌ها) منتقل شود؟ همین‌طور است؛ اولین جزوه نادژدا کروپسکایا درباره ستم بر زنان، تحت عنوان کارگر زن (1901)، در محافل مارکسیستی به عنوان یک مطالعه پیشتاز معرفی شد. اگرچه آن زمان در مورد شرایط دهقانان و زنان طبقه کارگر روسیه یک مطالعه تجربی وجود داشت، اما زن کارگر سعی کرد تا برای آن اطلاعات یک مبنای نظری ارائه دهد.

---

<sup>1</sup> Engels, The Origin of the Family, 137-38. ن.

<sup>2</sup> productivist

کروپسکایا چنین استدلال کرد: آن دست از «زنان کارگر» که فقط از سر لجبازی دنبال کننده‌ الگوی وابستگی هستند، «نه تنها از اینکه یابد برای کار از خانه بیرون روند، بلکه از زن بودن و وابسته بودن به مردان نیز در رنج هستند». اما او می پرسد که چگونه می توان این وضعیت وابسته را توضیح داد؟ البته از طریق تقسیم جنسی کار. دقیقاً به همین دلیل است که «مرد، به عنوان استاد، صادر کننده تمام دستورات مربوط به کار است و زن، فقط حاضر برای اجرای اوامر است.

مرد برای همه چیز تصمیم می گیرد: چه زمان شخم زدن یا بذرپاشی، و چه زمان انجام فلان کار [...]. زن در تمام این دقایق، از تمام امور اجتماعی مستثنی است، و به امور خانه و فرزندان گره خورده است». راه حل «مسئله زن» در عین حال - از طریق کار مزدی - روشن بود:

«هنگامی که یک زن، به لطف ایفای نقش خود در تولید، به استقلال می رسد، می تواند یک قطعه زمین بخرد، بدین سان حق مالکیت کامل آن زمین را با شرایطی به دست می آورد که مشابه شرایط [مالکیت] مرد است. کار کردن زنان در برخی از شاخه های صنعتی عادی سازی شده است؛ با نگرستن به زنان شاغل در آن شاخه ها، این را متوجه می شویم که آن زنان می توانند به خوبی خودشان را جمع جور کنند - هر چند که دستمزدشان کمتر از دستمزد کارگر مرد است. در چنین شرایطی، شوهر دیگر «روزی دهنده» ی زن نیست [...]. چراکه زن - برخلاف شیوه رایج در زیست دهقانی - به طور مستقل از شوهر، در کارخانه مشغول خواهد شد و دیگر تحت فرمان او نخواهد بود. [...] زن دیگر برده شوهر نیست و در خانواده یک عضو برابر است. وابستگی کامل به شوهرش، با برابری جایگزین می شود».<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> [Nadezhda Konstantinovna Krupskaya](#), *The Woman Worker* (Croydon: Manifesto Press, 2017), 10. ن. -

من قصد ندارم که بگویم مارکس، انگلس یا بلشویک‌ها معتقد بودند که آزادی زن در شرایط سرمایه‌داری امکان‌پذیر است؛ چراکه آنها معتقد بودند که سرنوشت این رهایی‌بخشی با سرنوشت طبقه کارگر یک پیوند ناگسستنی دارد. اما آنچه را که این وابستگی از طریق چارچوب‌بندی تقسیم کار انجام داد، ایجاد رابطه‌ای بیرونی میان خانواده و تولید اجتماعی بود. اما این سه نقطه ضعف مهم داشت: اولاً، نقشی را که زنان همیشه در تولید اجتماعی ایفاء کرده‌اند، دست‌کم می‌گیرد، و این امر موجب می‌شود تا قدری نظریه متزلزل شود. اگر مشارکت زنان در تولید اجتماعی کلید رهایی بوده، پس چگونه است که کار کمرشکنی که زنان در جامعه طبقاتی انجام داده‌اند، نتوانسته آنها را رهایی بخشد؟ به‌همین شیوه ارتقای کار دستمزدی به‌مثابه راهی به سوی برابری هم قادر به پاسخ به این مهم نیست: چرا یا چگونه نابرابری‌های جنسیتی به‌طور مداوم و قابل‌اطمینان، از طریق کارایی خود آن کار بازتولید می‌شوند؟ دوماً، با گره‌زدن رشته‌های تقسیم کار به یکدیگر، روابط مالکیت و ستم بر زنان به‌روش‌های علی، استاتوس نظری خانواده تحت سلطه سرمایه‌داری را به‌طور نادرست بازشناسی می‌کند، و همین امر باعث می‌شود که مارکس و انگلس، به‌طور ویژه، در مکان‌های مختلف، از انتقال<sup>۱</sup> [ =زوال] قریب‌الوقوع خانواده طبقه کارگری به‌وجود آیند؛ زیرا [درنتیجه این انتقال]، طبقه کارگر هم فاقد مالکیت می‌شود.

هر کسی که امروز به سرتاسر جهان بنگرد، می‌تواند به نارس‌بودگی<sup>۲</sup> امیدهای فوق‌الذکر گواهی دهد. در نهایت، و مهمتر از همه، باید گفت تبیین تقسیم کار، تولید اجتماعی را به‌مثابه یک ارتباط بیرونی با خانواده تنظیم کرد، گویی که خانواده صرفاً متحمل تأثیرات تولید اجتماعی است، نه اینکه واحدی باشد که در کنار تولید کالاها،

<sup>1</sup> demise

<sup>2</sup> prematurity: نابه‌هنگامی. - م.

همان قبیل روابط را تشکیل دهد که خودشان تشکیل‌دهنده کلیت تولید اجتماعی تحت سلطه سرمایه‌داری هستند.

اگر کلیتِ تفکر در مورد جنسیت، در سنت مارکسیستی چنین بود، آنگاه با یک مشکل جدی برخورد می‌کردیم. ولی از حسن اتفاق، روش مارکسیستی، کلیدِ فهم و کلیدِ حلِ مشکلِ ستمِ جنسیتی نیز هست. بنابراین، آنچه جالب است، این است که چگونه (یا چرا)، وقتی مارکس و انگلس «به‌طور ویژه» دربارهٔ جنسیت می‌نویسند، در دام تحلیل نابسندۀ فوق‌الذکر می‌افتند، و این در حالی‌ست که نوشتارهای آنها در مورد تولید اجتماعی عام، حاوی بذرهایی از یک نظریهٔ ماتریالیستی بسیار سترگ‌تر، خلاقانه‌تر و تاریخی‌تر دربارهٔ جنسیت تحت سلطهٔ سرمایه‌داری است. این، رهیافت بازتولید اجتماعی است.

### رهیافت بازتولید اجتماعی: قاپیدن<sup>۱</sup> اقتصاد از چنگ اکونومیسم<sup>۲</sup>

این سه‌مورد، مهمترین بینش مارکس و انگلس در مورد خانواده بودند: [1] خانواده نشأت‌گرفته از تولید اجتماعی است؛ بنابراین [2] فرم اجتماعی آن پاسخگوی تغییرات تاریخی در تولید عمومی نیز هست، که به‌نوبه‌خود، به‌دلیل تغییر در فرآیند کار و تقسیم کار تغییر می‌کند؛ [3] به‌طور کلی [تولید اجتماعی] نه‌تنها شدیداً به روابط مالکیت گره خورده، بلکه فرم‌ها و ایدئولوژی‌های آن با تغییرات در روابط مالکیت هم‌قدم نیز هستند.

اگرچه موارد مذکور در محافل مارکسیستی استاندارد تلقی می‌شوند، اما در اینجا یک شکاف مهم درونش دیده می‌شود که ناشی از توجیه نظری ناکافی است. ظاهراً،

---

<sup>1</sup> Wrestling؛ یا جداسازی، بیرون کشیدن. - م.  
<sup>2</sup> Economism؛ اقتصادپرستی یا اقتصادگرایی. - م.

خانواده، اگر از «تولید» جدا نباشد، می‌تواند «پاسخ‌گو»ی اوضاع باشد؛ پس نظرات مکرر انگلس در مورد دو نوع تولید را باید مرور کنیم:

«نهادهای اجتماعی، که انسان‌های مربوط به یک دوره تاریخی معین و یک کشور معین تحت اثر وجودی‌شان زندگانی کرده‌اند، توسط هردو نوع تولید مشخص می‌شود: مرحله شکل‌گیری<sup>۱</sup> نیروی کار از یک سو و خانواده از سوی دیگر. هرچه نیروی کار کمتر توسعه یابد، حجم محصولات آن هم به همان اندازه رشد نخواهد کرد؛ در نتیجه، نظم اجتماعی هم بیشتر تحت سلطه پیوندهای خویشاوندی قرار می‌گیرد. اما به‌رغم این، در درون این ساختار از جامعه، که مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی است، بهره‌وری<sup>۲</sup> نیروی کار بیش‌ازپیش توسعه پیدا می‌کند؛ ضمن اینکه، مالکیت خصوصی و مبادله، نایکسانی‌ها در ثروت، امکان استفاده از نیروی کار دیگران، و در نتیجه اساس تضادهای طبقاتی نیز توسعه پیدا می‌کنند: عناصر اجتماعی جدیدی که در جریان تولید نسل‌ها<sup>۳</sup> تلاش می‌کنند تا ساختار قدیمی جامعه را با شرایط جدید تطبیق دهند، منافات‌شان در نهایت امر منجر به یک دگرگونی تمام‌وکامل می‌شود. جامعه قدیم که مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی است، با برخورد طبقات اجتماعی به‌تازگی توسعه‌یافته، از هم می‌پاشد؛ و به جای آن، جامعه جدیدی خود را به‌ظهور می‌رساند، و این جامعه جدید، در دولتی برپا می‌شود که واحدهای اخس آن دیگر گروه‌هایی نیستند که مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی باشند، بلکه گروه‌های قلمروطلب<sup>۴</sup> هستند؛ و همچنین جامعه‌ای خود را به‌ظهور می‌رساند که در آن نظام خانواده کاملاً تحت سلطه نظام مالکیت

<sup>1</sup> development؛ یا فرآیند ایجاد [X]. - م.

<sup>2</sup> productivity؛ تولیدگری یا قدرت تولید. - م.

<sup>3</sup> in the course of generations

<sup>4</sup> territorial

است و در آن تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی که محتوای تمام تاریخ مکتوب تا آن زمان را تشکیل داده‌اند، دیگر به‌طور آزاد، دست به خودآشکارگری می‌زنند»<sup>۱</sup>.

اما این «تولید» رازورزانه<sup>۲</sup> که خانواده از آن جداست، چیست؟ اگر این پاساژ را با دقت بخوانیم، روشن می‌شود که خانواده، به‌دور از اینکه دسته دوم تولید باشد، نقشی کلیدی در تغییر مرحله توسعه نیروی کار ایفاء می‌کند؛ زیرا همانطور که انگلس به درستی ادعا می‌کند، چنین تغییراتی در «ساختار جامعه مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی» خودبنیاد<sup>۳</sup> هستند. بنابراین، مشکل در این ادعا نیست که «تولید و بازتولید ذاتیات بی‌واسطه زندگی<sup>۴</sup> [...] دارای خصلت ویژه دوگانه است؛ [...] یعنی از یک‌سو، تولید از طریق ابزار موجود<sup>۵</sup> [...] و از سوی دیگر، از طریق خود انسان‌ها؛ در واقع، مشکل، غیاب توجیه نظری مربوط به رابطه «میان» این دو است. نظریه بازتولید اجتماعی، در تکرارهای<sup>۶</sup> پرشمار خود، خواه آگاهانه خوانده شود خواه غیرآگاهانه، نظریه‌ای پیرامون این رابطه است.

لیز ووگل، در کتاب *مارکسیسم و ستم بر زنان* در سال 1983 که اکنون یک اثر کلاسیک به حساب می‌آید، اولین کسی بود که حرکت کلیدی بنستون را برای برقراری این رابطه برگزید: ارائه یک استاتوس نظری به کار خانگی و در نتیجه خانواده. ووگل نشان می‌دهد که تبیین بنستون از ستم بر زنان، با شناسایی‌سازی منشأ آن ستم «اقتصادی» یا «مادی» [...] - واقع شده در کار خانگی بدون مزد زنان آغاز

---

۱ Engels, *The Origin of the Family*, 71-72. ن.

۲ mystical

۳ immanent

۴ the immediate essentials of life

۵ production of the means of existence

۶ iterations

می‌شود.<sup>۱</sup> در واقع، کار زنان در خانه مثل غذاپختن، لباس‌شستن، و کارهای مراقبت عمومی، همگی باید به‌عنوان فعالیت اقتصادی تعیین شوند. بنستون با این صورت‌بندی، با یک ضربه، موجب گسترش الگوی تقسیم کار/وابستگی شد و در نتیجه به نظریهٔ مارکسیستی دو موهبت تحلیلی بخشید: اول، رهانیدن «اقتصاد» از چنگ اکونومیسم و بازآرایی تعریف آن با نظریهٔ ارزش کار<sup>۲</sup>؛ دوم، به‌جای تمرکز بی‌پایان بر نقش زنان در کار بازتولید، تمرکز خود را بر چنین چیزی گذاشت: چگونگی تبیین کاری که تعیین‌کنندهٔ «رابطهٔ زنان با ابزار تولید» است؛ چراکه «رابطهٔ زنان با ابزار تولید، متمایز از رابطهٔ مردان با آن ابزار است». [تاکنون] هر دو مورد برآمدهای ماندگاری داشته‌است.

بنستون، و فمینیست‌های سوسیالیست مابعد او، در امر ترسیم کار خانگی در چارچوب نظری تولید اقتصادی تعمیم‌یافته، بسیار بیشتر از اقتصاددانان مشهور (که اغلب مرد بودند) به مارکس نزدیک شدند. فمینیست‌ها فهم اصیل مارکسیستی مفهوم فوق‌الذکر را به «اقتصاد» بازگرداندند.

در اینجا مفید است که از انتخاب دقیق عنوان فرعی سرمایه توسط خود مارکس یعنی *نقد اقتصاد سیاسی*<sup>۳</sup> شروع کنیم. مارکس شدیداً تحت‌تأثیر اقتصاددانان سیاسی بریتانیایی بود، اما با این وجود، از محدودیت‌های آن سنت، شدیدالحن انتقاد می‌کرد. او با تمسخر نوشت: «اقتصاد سیاسی کلاسیک» تقریباً به جایگاه حقیقی<sup>۴</sup> امور دست می‌زند؛ آن‌هم بدون اینکه آگاهانه صورت‌بندی‌اش کند. سنت اقتصادی بریتانیایی تا

---

<sup>1</sup> [Lise Vogel](#), *Marxism and the Oppression of Women: Toward a Unitary Theory* (New Brunswick: Rutgers University Press, 1989), 17. -ن.

<sup>2</sup> [Labor theory of value](#)

<sup>3</sup> *Critique of Political Economy*

<sup>4</sup> true state

زمانی که در پوست بورژوازی خود پناه گرفته باشد، قادر به انجام این صورت‌بندی نخواهد بود.<sup>۱</sup>

از نظر مارکس، علامت اصلی شکست اقتصاددانان سیاسی، بازشناسی نادرست آنها از ماهیت سرمایه بود؛ زیرا، آنها سرمایه را به مثابه شیئی مفهوم‌سازی کرده بودند، که آن شیء به طور مکانیکی از درون یک زنبیل که پر از نهاده‌ها، زمین، کار و سرمایه است، بیرون می‌آید، تا یک بازده-سود<sup>۲</sup> تولید کند. این بینش مکانیکی نسبت به اقتصاد، هم از مردم بی‌بهره بود و هم از روابط اجتماعی میان آنها.<sup>۳</sup>

این بدان معناست که این شکل‌واره‌ای عاری از عاملیت انسانی، ستم و از خودبیگانگی بود، که به اشتباه، معنای اقتصاد را تنها به پدیدار بازار محدود می‌کرد. رهیافت مارکسیستی، در تضاد بلاواسطه، دست به آشکار کردن ماهیت تاریک‌خانه<sup>۴</sup> سرمایه‌داری زد، جایی که رابطه میان مردم به مثابه رابطه‌ای میان اشیاء<sup>۵</sup> بیان می‌شد و بدین وسیله حتی ابتدایی‌ترین انگیزه‌های خلاقانه و انسانی کل بشریت را هم زیر پا می‌گذاشت. مارکس، در *کاپیتال*، جلد ۳، آن را چنین بیان کرده است:

«سرمایه، زمین و نیروی کار! با این حال، سرمایه یک شیء نیست، بلکه یک رابطه تولید اجتماعی معین است، متعلق به یک فرماسیون تاریخی معین از جامعه، که در یک شیء متجلی می‌شود و به این شیء یک کاراکتر اجتماعی خاص می‌بخشد. سرمایه مجموع ابزار تولید مادی و مولد<sup>۶</sup> نیست. سرمایه، بیشتر، ابزار تولیدِ دگرگون‌شده به سرمایه است، که فی‌انفسهم<sup>۷</sup> سرمایه‌ای بیش

---

<sup>۱</sup> Karl Marx, *Capital*, vol. 1 (London: Penguin Classics, 1990), 682. - ن.

<sup>۲</sup> output—profit

<sup>۳</sup> به عبارت دیگر: بیش اقتصادی کلاسیک انگلیسی هم از مردم جدا بود و هم از مناسبات اجتماعی میان مردم. - م.

<sup>۴</sup> camera obscura

<sup>۵</sup> things

<sup>۶</sup> produced

<sup>۷</sup> in themselves

از طلا یا نقره نیستند، چراکه طلا و نقره فی‌الذات پول هستند. ابزار تولید در انحصار بخشی خاص از جامعه قرار دارد، و با قوه کار<sup>۲</sup> جاری<sup>۳</sup> به‌مثابه محصولات و شرایط کارکننده<sup>۴</sup> مستقل از قوه کار واقعی مواجه می‌شود؛ چیزیکه در سرمایه از طریق همین آنتی‌تزی تشخیص می‌یابد. نه‌تنها محصولات کارگران به قوه‌های مستقل تبدیل شده (محصولات به‌مثابه فرمانروایان و خریداران تولیدکنندگان خود)، بلکه نیروهای اجتماعی و در آینده [...] فرم این کار (که کارگران را به‌عنوان مایملک با محصولاتشان مواجه می‌سازد) به قوه‌های مستقل نیز تبدیل می‌شوند. پس در اینجا ما یک فرم اجتماعی مشخص و در نگاه اول بسیار رازورزانه، از یکی از فاکتورهای فرآیند تولید اجتماعی که به‌لحاظ تاریخی مولد است، در دست داریم».<sup>۵</sup>

هماهنگی و تعادل بازار اسمیتی و دست نامرئی‌اش ناپدید می‌شود و به‌طور رادیکال جای خود را به طبقات، استثمار طبقاتی، زور (تحمیل) و خشونت می‌دهد. هنگامی که کارگر و نیروی کار جاری‌اش را با شکل‌واره مَرده قبلی اقتصاد آشنا می‌کنیم، یک تعداد تغییرات انگیزاننده آغاز می‌شوند. نخست، نظریه ارزش کار<sup>۶</sup> به عنوان روایتی درباره سرنوشت کار جاری، کارگر و فرآیند غیرانسانی کار سرمایه‌داری پدیدار می‌شود، که در آن، درست از لحظه‌ای که کارگر شروع به کار می‌کند، دیگر کارش متعلق به او نیست.

رقابت بی‌رحمانه میان بسیاری از سرمایه‌ها چنین حکم می‌کند که سرمایه‌داران منفرد برای دست‌کم یکی از این دو مورد تلاش کنند: [1] کارگر را تا زمانی که ممکن است

<sup>1</sup> in itself

<sup>2</sup> [labour-power](#)؛ یا توان نیروی کار. در همین راستا بنگرید به [نظریه ارزش کار](#) مارکس - م.

<sup>3</sup> living

<sup>4</sup> working

<sup>5</sup> [David McLellan](#), ed., *Karl Marx: Selected Writings* (Oxford: Oxford University Press, 2000), 530. -ن.

<sup>6</sup> [Labor theory of value](#)

برای درآوردن ارزش اضافی مطلق (طول روزکاری) در محل کار نگه دارند؛ [2] به دنبال نوآوری‌های تکنولوژیکی برای کاهش ارزش نیروی کار و درآوردن ارزش اضافی نسبی باشند.

ما اکنون وارد روال روزمره آشفته دنیای کارگری شده‌ایم. ما در مورد مدت زمان ماندن کارگر در محل کار، نوع غذایی که می‌تواند بخورد، مسکنی که می‌تواند بخرد صحبت می‌کنیم - همه اینها «ارزش» متعلق به «قوة کار» او را در مقابل «قیمت» متعلق به «نیروی کار» او تعیین می‌کنند.

اقتصاد سیاسی کلاسیک این دو را در هم آمیخت و در عین حال بر دومی تمرکز داشت، زیرا دست‌آش از مفهوم «هزینه تولید یا بازتولید خود کارگر» خالی بود. در نتیجه، به‌طور غیرانتقادی «مقوله‌های «ارزش نیروی کار»، «هزینه طبیعی<sup>1</sup> نیروی کار» و غیره را، برای رابطه ارزشی مورد بررسی، به‌عنوان حالت نهایی و بسنده پذیرفت و آن را «به‌سوی سردرگمی‌ها و تضادهای لاینحل» سوق داد و در همان اثناء «یک رکن امن از اپراسیون‌ها را به اقتصاددانان مبتدلی ارائه کرد که از روی بی‌مایگی‌شان پرستش‌گری نموده‌ها را به‌مثابه یک اصل مطرح می‌کردند».<sup>2</sup>

بنابراین، تعریف اقتصاد به‌مثابه مجموعه‌ای از «اشیاء» با نهاده‌ها و بازده‌هایشان، چیزی الا وظیفه «اقتصاددانان مبتدل» نیست. کار یک [اقتصاددان] مارکسیست شامل بازگویی محاکمه‌ها و اشک‌های کارگری است که نه‌تنها در بازار توسط «اضطرار اقتصادی کاسد» مورد ضربت قرار گرفته، بلکه زندگی غیربازاری‌اش هم توسط هنجاریت سرکوب‌گرانه قانون ارزش کالاها<sup>3</sup> محدود شده‌است.

بنابراین، نظریه ارزش کار تنها تا درجاتی مربوط به زندگی اقتصادی در شرایط سرمایه‌داری است. در نهایت، این امر، در مورد روابط اجتماعی است: شبکه‌های متشکل از کنش متقابل نهادی و انسانی در درون کلیت سرمایه‌داری، که هم فرم‌دهنده شرایط

<sup>1</sup> natural price

<sup>2</sup> Marx, *Capital*, vol. 1, 678, 679. -ن.

<sup>3</sup> [Law of value](#)

توانش<sup>۱</sup> برای فرآیند اقتصادی هستند و هم براساس نتیجه آن، به فرم درآمد‌دهاند. همانطور که دیوید یارو اخیراً بیان کرده، این یک «نظریه سوپژکتیو» است که تلاش‌های نظری را «تهدید به مصالحه» می‌کند تا «اقتصاد را در پهنه حساب‌گری<sup>۲</sup>، کمیابی<sup>۳</sup> و مبادله<sup>۴</sup> نگه دارد». <sup>۵</sup> به همین دلیل است که برای محققانی مانند برتل اولمن، نظریه مارکسیستی از خودبیگانگی، قلب تپنده نظریه ارزش کار است.<sup>۶</sup>

در پرتو بحث فوق‌الذکر، اکنون می‌توانیم بفهمیم که چرا پروپوزال بنستون برای موقعیت‌مند کردن نیروی کار خانگی در چارچوب تولید سرمایه‌داری، یک پروپوزال به‌راستی پیش‌تاز بود. بنستون به جای ثبت و توصیف کار خانگی، این کار را تئوریزه کرد و پایه‌ای را برای درک تولید کالاها و بازتولید قوه کار در درون چارچوبی یکین، برای فمینیست‌های بعدی برجای نهاد.

### خانوار<sup>۷</sup> «چگونه» تولید می‌کند؟

اگر خانواده سهمی از تولید سرمایه‌داری باشد، آنگاه قوانین تولید آن چیست؟ پاسخ بنستون، هم اشاره به محصول دارد و هم اشاره به شرایط تولید آنها. او با تشریح ادعای اصلی خود مبنی بر اینکه کار خانگی یک فعالیت اقتصادی است، چنین استدلال می‌کند: خانوار یک نوع واحد اقتصادی است که در مقابل اقتصاد پولی

<sup>1</sup> possibility: یا امکان‌پذیری. - م.

<sup>2</sup> calculation: محاسبه - م.

<sup>3</sup> scarcity: کمیبود. - م.

<sup>4</sup> exchange: تبادل ارزی. - م.

<sup>5</sup> David Yarrow, "Accounting Against the Economy: The Beyond GDP Agenda and the Limits of the 'Market Mentality'" (PhD dissertation, University of Warwick, 2018), 121. - ن.

<sup>6</sup> بنگرید به:

[Bertell Ollman](#), *Alienation: Marx's Conception of Man in Capitalist Society* (Cambridge: Cambridge University Press, 1971). - ن.

<sup>7</sup> Household

دست به تولید کالاهایی با ارزش مبادله‌ای می‌زند؛ «ارزش‌های استفاده<sup>۱</sup> ساده» تولید می‌کند. گذشته از این، خانوار فراهم‌کنندهٔ آرماتور<sup>۲</sup> برای خانواده نیز هست، چیزی که بنستون آن را یک «واحد تولید برای کارهای خانه و تربیت فرزند» می‌نامد. ریشه‌های ستم بر زنان، موجود در مسئولیت‌های متفاوتی است که در این واحد/مدار<sup>۳</sup> تولیدی خاص، بر دوش مردان و زنان تحمیل شده‌است:

«اساس مادی مربوط به استاتوس فرودست زنان را فقط در همین تعریف از زن می‌توان یافت: در جامعه‌ای که پول تعیین‌کنندهٔ ارزش است، زنان گروهی هستند که خارج از اقتصاد پول کار می‌کنند. کار آنها ارزش [پرداخت] پول ندارد، بنابراین بی‌ارزش است، و از همین رو حتی کار واقعی هم نیست. در نتیجه، به‌سختی می‌توان انتظار داشت زنانی که این کار بی‌ارزش را انجام می‌دهند به‌اندازهٔ مردانی که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. از نظر ساختاری، نزدیکترین شیء به شرایط زنان، شرایط دیگرانی است که آنها نیز خارج از تولید کالایی هستند یا بودند؛ رعیت‌ها و دهقان‌ها»<sup>۴</sup>.

تا آنجا که من می‌دانم، بنستون اولین مارکسیستی است که توجه را معطوف به فرم تولید درون‌خانوار کرد. او استدلال می‌کند که این فرم از تولید، از روی قصدمندی، در یک سطح پیش‌صنعتی پی گرفته شد.<sup>۵</sup> این استدلال، مانند آنچه در ادامهٔ مقاله‌اش

---

<sup>1</sup> [use values](#)

<sup>2</sup> armature

<sup>3</sup> unit/circuit

<sup>4</sup> [Margaret Benston](#), "The Political Economy of Women's Liberation," *Monthly Review* 21, no. 4 (September 1969): 20, 16. - ن.

<sup>5</sup> ناکارآمدی تولید خانگی در ادبیات کار خانگی، قبل از بنستون هم مورد بحث قرار گرفته است. مری اینمن (Mary Inman) در کتاب «در دفاع از زن» (*In Woman's Defense*) به آن اشاره کرده‌است؛ گذشته از این، از دوران پیشین، این امر در آثار سوسیالیست‌های اتوپیایی حضور داشته‌است. اما بنستون اولین کسی بود که تبیین خود را نسبت به تولید سرمایه‌داری فراگیر شده، صورت‌بندی کرد. من از سوزان فرگوسن برای اشاره به این موضوع سپاسگزارم. - ن.

می‌آید، هم یک استدلال ماتریالیستی است و هم چالشی‌ست برای آنچه در مقوله اقتصاد گنجانده می‌شود.

در حالیکه خیلی‌ها جرأت‌اش را نداشتند که با وجود عباراتِ لنین درباره کارهای خانگی مانند «به‌طور وحشیانه غیرمولد، خرده‌پا، اعصاب خردکن، تحقیرکننده و [یک مشقت کوبنده]<sup>۱</sup>»، عبارات دیگری را اضافه کنند، این بنستون بود که چرایی کار خانگی را تبیین و ارائه کرد.

به‌گفته بنستون، هر خانوار «یک واحد تولیدی منفرد و یک باشنده<sup>۲</sup> پیش‌صنعتی را تشکیل می‌دهد، همان‌طور که دهقان روستایی یا نساجان کلبه نیز، واحدهای تولیدی پیش‌صنعتی را تشکیل دادند».<sup>۳</sup> برخلاف پهنه‌ای که در آن کالاها برای مبادله تولید می‌شوند، «راسیونالیزاسیون تولید» هرگز در داخل خانواده اتفاق نمی‌افتد. با وجود چندین نوآوری تکنولوژیکی که به انجام کارهای خانه کمک می‌کند، تولید ارزش‌های استفاده در خانوار همیشه از نظر ساختاری به سطح تولید صنایع دستی محدود می‌شوند.

ابزارهای تکنولوژیکی، اگرچه عملکردهایی خاص را آسان‌تر می‌سازند، اما فرم تولید خانگی را تغییر نمی‌دهند. سرمایه تلاش می‌کند تا این فرم از تولید را در داخل و در کنار پیشرفته‌ترین فرم‌های تولید کالایی مربوط به بازار حمایت کند.

درست هم‌زمان با چنین امری، محققان الگوهای تغذیه جهانی هم، ما را از هجوم سرمایه به عرصه‌هایی آگاه کرده‌اند که قبلاً به‌صورت بلاواسطه تحت تأثیر انباشت [سرمایه] نبوده‌اند. از زمان شروع نئولیبرالیسم در دهه 1980، کارلوس مونتیرو و همکاران‌اش «شتابی را در تکنیک‌های علوم غذایی شناسایی کرده‌اند [که] اختراع طیف وسیعی از محصولات خوش‌طعم ساخته‌شده از مواد و افزودنی‌های ارزان‌قیمت

<sup>1</sup> I. Lenin, "A Great Beginning," in *Collected Works XXIX* (1919; repr., London: Lawrence and Wishart, 1965), 429. -ن.

<sup>2</sup> entity: هستی مستقل، نهاد مستقل. - م.

<sup>3</sup> Benston, "The Political Economy of Women's Liberation," 18. -ن.

ابدردنخور] را ممکن ساخته است». این یک مشاهده مهم است؛ زیرا نشان می‌دهد که چگونه می‌توان فرم تولید خانگی را در سطح پیش‌صنعتی سابق نگه داشت، در حالی که می‌توان برخی از محصولات را که از مؤلفه‌های متشکله<sup>۱</sup> آن هستند، برای بازار جهانی کالاسازی‌شان کرد و در نتیجه نیروهای بازار را به سمت زندگی روزمره خانوارها کانالیزه نمود:

«تولید، توزیع، خرده‌فروشی، فست‌فود و شرکت‌های وابسته به مواد غذایی و نوشیدنی‌های فراملی که سود آنها از محصولات آماده مصرف با برندهای یکسان حاصل می‌شود، به شرکت‌های عظیم جهانی تبدیل شده‌اند. این تغییرات با افزایش چشمگیر چاقی و بیماری‌های مزمن غیرواگیردار مرتبط، به‌ویژه دیابت، در ابتدا، در کشورهایی با درآمد بالا و متوسط، و اکنون نیز در کشورهایی کم‌درآمد همراه بوده است. منابع غذایی اکنون به بخشی از یک سیستم غذایی جهانی تبدیل شده که به‌طرزی فزاینده، تحت سلطه محصولات فرآوری‌شده آماده مصرف است»<sup>۲</sup>.

من اینطور می‌گویم: مشارکت بنستون، ارائه یک توجیه نظری اولیه درباره ماهیت هم‌ساختمندی<sup>۳</sup> تولید خانگی (ارزش‌های استفاده) و تولید بازار (ارزش‌های مبادله‌ای) است. استدلال او به ما کمک می‌کند تا ببینیم چرا محدود کردن فهم و تعریف اقتصاد تنها به نیروهای اخیر، می‌تواند بسیار زیان‌بار باشد. همانطور که دایان السون بیان می‌کند، «توانایی پول در جهت بسیج قوه کار به‌منظور «کار مولد»، به اپراسیون

<sup>1</sup> constituent

<sup>2</sup> A. Monteiro, J. C. Moubarac, G. Cannon, S. W. Ng, and B. Popkin, "Ultra-Processed Products Are Becoming Dominant in the Global Food System," *Obesity Reviews* (2013): 22. - ن.

<sup>3</sup> co-constitutive

مجموعه‌ای از روابط اجتماعی غیرپولی بستگی دارد که در جهت بسیجِ قوه کار به منظور کار باز-زاینده<sup>۱</sup> است.<sup>۲</sup>

### خانوار «چه چیزی» تولید می‌کند؟

نظر السون ما را نسبت به یک محصول که مربوط به کار خانگی است، روشن می‌کند؛ چیزی که غیاب آن در مقاله بنستون مشهود است: قوه کار. این مقاله، اگرچه خانوار را در یک قاب ماتریالیستی تاریخی موقعیت‌مند می‌کند، اما در مورد این یک قلم از تولیدات خانوار، به طرز معنادار در سکوت است: تولیدی که حداقل برای سرمایه، علاقه‌اش را به حفظ فرم (عمدتاً) دگرجنس‌هنجاری<sup>۳</sup> خانواده و حفظ آن در سطح پیش‌صنعتی توجیه می‌کند.

در اوایل سال 1936، مری اینمن، یکی از اعضای حزب کمونیست ایالات متحده (CPUSA) با روش تفکر پذیرفته‌شده در سازمان خود مخالفت کرد؛ زمانی که اعلام کرد که این به طور مطلق یک «باور [...] اشتباه» است که زن خانه‌دار نقش خود را در «سیستم تولید از دست دهد در حالی که خانه مانند سابق دیگر جایی برای تولید نیست». اینمن به صراحت اعلام کرد که خانواده همچنان «با ارزش‌ترین کالاها [...] قوه کار» را تولید می‌کند.<sup>۴</sup>

اینمن به دلیل بدعت‌گذاری خود شدیداً مورد سرزنش قرار گرفت و بعداً از سازمان رانده شد، بینش او اما زنده ماند و در دهه‌های بعد در فرم‌های مختلف نمود پیدا کرد.

---

<sup>1</sup> [reproductive work](#)

<sup>2</sup> [Diane Elson](#), "Micro, Meso, and Macro: Gender and Economic Analysis in the Context of Policy Reform," in *The Strategic Silences: Gender and Economic Policy*, ed. Isabella Bakker (London: Zed, 1994), 40. -ن.

<sup>3</sup> [heteronormative](#)

<sup>4</sup> [Mary Inman](#), "The Role of the Housewife in Social Production," *Viewpoint* (1940; repr., 2015). Inman's book was first serialized in the West Coast Communist newspaper, *People's Daily World*, in 1939. -ن.

من، همراه با دیگر فمینیست‌هایی که بر روی [نظریه] بازتولید اجتماعی معطوف هستیم، کار مربوط به بازتولید قوه کار را به‌مثابه ساخت مردم<sup>۱</sup> ارائه می‌دهم.

همزمان و در تضاد مستقیم با تولید کالا برای بازار، زندگی انسان، در سرمایه‌داری، هم به‌وجود آمده و هم در واحدهای خویشاوندی و فضاهای اجتماعی به‌فرم درآمده است. چنین فضاهایی تمایل به یک کیفیت آستانه‌ای<sup>۲</sup> معین دارند.

از یک سو؛ آنها از قانون ارزش مصون هستند - خانوارها (به عنوان واحدهای تولید) دائماً با یکدیگر در مقیاس جهانی برای تولید قوه کار به مؤثرترین شیوه رقابت نمی‌کنند. خارج‌بودن از کنترل بلاواسطه سرمایه، خانوارها را به فضاهایی برای استراحت و فراغت تبدیل می‌کند. برای مثال، کلودیا جونز، یکی دیگر از اعضای CPUSA، نشان داد که چگونه فرآیندهای نژادپرست‌پروری<sup>۳</sup> سرمایه‌داری، راه دیگری را میان پهنه‌های تولید خانوار و بازار فرم می‌دهد، و نیز، فرماسیون سوژه، چگونه هم برای پرستار<sup>۴</sup> و هم برای امر مراقبت<sup>۵</sup>، برآمد بلاواسطه و قاطع آن است.

جونز به رفقای خود یادآوری کرد که به‌لحاظ تاریخی از دوران برده‌داری به بعد، «زن سیاهپوست چنین مسئولیت‌هایی داشت: رسیدگی به نیازهای خانواده و محافظت ستیزه‌جویانه از آن در برابر ضربات و توهین‌های قانون جیم-کرو<sup>۶</sup>، تربیت کودکان در فضایی مملو از ترور به‌دست اوباش، جداسازی نژادی<sup>۷</sup>، خشونت پلیس، و مبارزه برای آموزش بچه‌ها».

کار مراقبت و بازتولید خانواده برای جونز، امری شدیداً سیاسی و در وجه التزامی ضدسیستمیک بود. جونز نوشت: «به‌عنوان مادر، به‌عنوان سیاهپوست و به‌عنوان کارگر، باید چنین گفت: زن سیاهپوست یک مبارز است: مبارز علیه نابودی خانواده و مبارز

<sup>1</sup> people making

<sup>2</sup> liminal

<sup>3</sup> [racialization](#)؛ یا نژادی‌سازی. - م.

<sup>4</sup> [carer](#)؛ پرستار آموزش‌دیده یا caregiver. - م.

<sup>5</sup> the cared

<sup>6</sup> [Jim-Crow](#)

<sup>7</sup> [segregation](#)

علیه وجود گتوی<sup>۱</sup> جیم-کرو که سلامت، روحیه و زندگی میلیون‌ها خواهر، برادر و فرزند را نابود می‌کند»<sup>۲</sup>.

و از سویی دیگر؛ به‌رغم آنچه گفته شد، خانوارها و خانواده‌ها توسط نیروهای بازار فرم پیدا می‌کنند و اغلب بر الزامات خود فائق می‌آیند. اولاً، آنها به عنوان واحدهایی که قوه کار را تولید می‌کنند، وظیفه دارند که، نه فقط افراد، بلکه کارگران را هم تولید کنند. این یک تمایز معنادار است؛ زیرا انسان‌ها ماهیتاً حائز ظرفیت‌ها، توانایی‌ها و گرایش‌هایی نیستند که بتواند آنها را با تولید سرمایه‌داری هم‌قدم کند. خانه‌ها، مدارس و فضاهای اجتماعی، وظیفه‌ای دوگانه را انجام می‌دهند: این وظیفه به همان اندازه که آنها را برای بازار آماده می‌کند، به همان اندازه هم ابزارهایی را به آنها معرفی می‌کند که در جهت مخالفت با هنجارهای نظارتی بازار هستند. دوماً، سرمایه مجدانه ارزش این کار مردم را بی‌ارزش می‌سازد. در سطح مالی، پول، برای این کار، از سهمی از سود سرمایه‌داری حاصل می‌شود، و در نتیجه تلاش بر این است که سهم بیشتری از آن به نیروی کار بدون مزد (که هنوز عمدتاً توسط زنان صورت می‌پذیرد) تخصیص داده شود؛ و نیز، مقداری حداقلی هم به مؤسساتی (مانند مدارس، بیمارستان‌ها و حمل‌ونقل عمومی) تخصیص داده شود که آن را حفظ می‌کنند. اما افت قیمت پول شدیدتر می‌شود و در عملکرد قانون ارزش هم نقش خود را ایفاء می‌کند.

---

<sup>1</sup> [گتوهای آمریکایی](#)، جوامع و محله‌هایی هستند که دولت نه تنها یک گروه اقلیت (یهودی‌ها - بنگرید به: فیلم [روزی روزگاری در آمریکا](#) ساخته سرجیو لئونِه - و سیاه‌پوست‌ها و ...) را آنجا متمرکز کرده، بلکه موانعی را برای خروج از آن نیز برای آنها تراشیده است. «شهر درونی» ([Inner city](#)) اغلب برای اجتناب از کلمه گتو استفاده می‌شود، اما معمولاً همان ایده را نشان می‌دهد. نمونه‌های جغرافیایی گتوهای آمریکایی در مراکز شهری بزرگ مانند نیویورک، شیکاگو و دیترویت دیده می‌شود. - م.

<sup>2</sup> [Claudia Jones](#), "An End to the Neglect of the Problems of the Negro Woman!" in *Words of Fire: An Anthology of African-American Feminist Thought*, ed. Beverly Guy-Sheftall (New York: New Press, 1995), 108-9. - ن.

اثر درخشان کوین فلوید نشان می‌دهد که چگونه این فعالیت‌های خانگی «به‌لحاظ ساختاری، مصنوع غیرکارگری» هستند: برای اینکه قوه کار حائز یک ارزش باشد، باید کار خانگی، که قوه کار را بازتولید می‌کند، از مدار ارزش جدا شود.<sup>1</sup>

اگرچه مقاله کوتاه بنستون در مورد قوه کار و مکان‌های تولید آن سخنی به‌میان نمی‌آورد، اما حرکت نظری مهمی انجام می‌دهد و رکنی را برای بازتولید اجتماعی فمینیسم آینده برپا می‌سازد. توجیه نظری فمینیستی‌ای که توسط بنستون و دیگران بنیان نهاده‌شد، نشان می‌دهد که کار خانگی یا کار خانوار به‌مثابه یک اکتیویته/واحد اقتصادی اضافی، یک کار شدیداً اقتصادی است.

ظاهراً سرمایه با افرادی که در حال تولید (ساخت) هستند، رابطه‌ای دردناک دارد؛ محصول اصلی خانوار، یعنی قوه کار، چیزی است که آغازکننده آن، مدار تولید ارزش است، اما با این وجود، از تخصیص منابع بیش از حد به تولید (ساخت) خود امتناع می‌ورزد؛ زیرا رقابت بین بسیاری از سرمایه‌ها باعث افزایش سود می‌شود. بنابراین، سرمایه با فرآیندهای تولید (ساخت) افراد، در یک رابطه متشکل از وابستگی بی‌رغبت<sup>2</sup> مکان‌دهی شده‌است. اگرچه خود-جاودان‌سازی سرمایه وابسته به یک چنین فرآیندهایی است، اما سرمایه در این امر، منابع خودبنیاد و تخیلی‌ای را که نابودی‌اش را ممکن می‌سازند، به‌طور شهودی بازشناسی می‌کند.

بنابراین بنستون استدلال دقیقی در مورد خانوار برپا می‌سازد. بنستون در مخالفت با روایت ژولیت میچل<sup>3</sup> در مورد سرکوب زنان، خاطرنشان می‌کند که میچل در نظر نگرفته بود که «مشکل، صرفاً وارد کردن زنان به تولید صنعتی موجود نیست، بلکه تبدیل شدن تولید خصوصی کار خانوار به تولید عمومی است، که این خود به‌مراتب یک مشکل پیچیده‌تر است».

---

<sup>1</sup> Kevin Floyd, "Automatic Subjects: Gendered Labor and Abstract Life," *Historical Materialism* 24, no. 2 (2016): 79–80. ن.

<sup>2</sup> reluctant reliance

<sup>3</sup> [Juliet Mitchell](#)

این، حکمی در خصوصِ دومینِ راه‌حلِ انترناسیونالیستی اولیه نیست که در جهتِ کشاندن زنان به کارِ اصطلاحاً مولد - یعنی کار مزدی - باشد؛ زیرا اگر که چنین باشد، این حکم، واحد خانوار را به یک متروکه تبدیل می‌کند. از طرفی هم، این یک استدلال در جهتِ راه حل خودمختارگرایی<sup>۱</sup> متأخر دستمزد برای کارهای خانه هم نیست، که به سادگی منطق اقتصاد پول را به درون واحد خانگی طرح‌ریزی می‌کند. آنچه بنستون از ما می‌خواهد، تا آن را در نظر بگیریم، باز - سازمان‌بندی کامل تولید اجتماعی به‌مثابه یک کل است:

«به عبارت دقیق‌تر، این بدان معناست که تربیت فرزند دیگر نباید تنها برعهده والدین باشد. جامعه باید مسئولیت کودکان را متقبل شود. این مسیر وابستگی اقتصادی زنان و کودکان به شوهر - پدر باید مسدود شود. کار دیگری که در خانه انجام می‌شود هم باید تغییر کند - برای مثال مکان‌های غذاخوری عمومی و خشکشویی‌ها. وقتی چنین کارهایی به بخش دولتی محول گردد، آنگاه اساس مادی تبعیض علیه زنان از بین خواهد رفت».<sup>۲</sup>

از آنجایی که سرمایه‌داری به سادگی اجازهٔ چنین حرکتی را نمی‌دهد، استدلال بنستون ما را به طرز اجتناب‌ناپذیر به سوی یک راه حل ضد سرمایه‌داری سوق می‌دهد؛ در واقع نه به سوی اصلاح سیستم برای صنعتی‌سازی یا کاهش کارهای خانوار، بلکه به سوی یک انقلاب.

خط پایانی او چنین می‌گوید: «این انتقال<sup>۳</sup>، نیازمند انقلاب است، من شک ندارم؛ وظیفهٔ ما این است که اطمینان حاصل کنیم که فی‌الواقع تغییرات انقلابی در جامعه

---

<sup>1</sup> autonomist

<sup>2</sup> Benston, "The Political Economy of Women's Liberation," 21-22. -ن.

<sup>3</sup> transition

به سرکوب زنان پایان می‌دهد».<sup>1</sup> در جهانی که در معرض خطر انباشت سرمایه‌داری است، نتیجه‌گیری بنستون باید نظریه و موومان‌های ما را هدایت کند. ما دیگر نمی‌توانیم جامعه‌ای را تصور کنیم که در آن کار تولید (ساخت) افراد در اولویت قرار گیرد. یک‌چنین تئوری خاکستری‌ای، باید با مبارزات جهانی جانی تازه بگیرد - خواستار دسترسی جمعی به ابزار معیشتی‌مان باشیم، برای ساختن (تولیدکردن) زندگی، و تحقق بخشیدن [به آن].

پایان

---

ن. - 24. "The Political Economy of Women's Liberation," Benston<sup>1</sup>